



و دنیوی مسلمانان را وظیفه خود می دانستند از هیچ کوششی برای تأثیر گذاری بر حکومت ها غفلت نکردند، چرا که حکومت همان قدرت و بسط یدی است که برای پیاده کردن احکام شریعت در جامعه بسیار لازم و ضروری است و بدون آن اسلامی کردن جامعه ناممکن به نظر می رسد.

این مهم منشأ دورویکرد در میان شریعتمداران بوده است، یکی نزدیک شدن به حکومت و هدایت و کنترل دیانت رسمی و دیگری در صورت فقدان حکومت اسلامی، جهاد برای تشکیل و تأسیس آن.

احساس نیاز به قدرت سیاسی و حکومت برای پیشبرد منویات قناعت و احکام شریعت می تواند گاه به غفلت از عدالت و چشمپوشی از مظالم حکومت بینجامد، آن چنان که در طول حکومت

۳۰۰ ساله امپراتوران مسلمان در هند، دیانت رسمی در عمل حکمرانان را از هر گناهی میرا دانسته بود و این کار تقریباً این نظریه را مسلم می داشت که حکمرانی ایشان وظیفه ای دینی - فرهنگی ایزدی - به شمار می آید.

«مکتب دیوبند» (Deobandism) تثبیت مذهب

فقهی حنفی را در استمرار تلاش های علمایی جستجو می کند که همواره موضوع اصلاح گرایانه در برابر دیانت رسمی در شبه قاره اتخاذ کرده اند. البته این گونه به نظر می رسد که با همیزان قناعت و

شریعت تا آنجائی توان به نقد دیانت رسمی مبادرت کرد که تنها باورهای فکری و مذهب فقهی حاکم دچار انحراف و مبتلا به بدعت و رفق شده باشد،

و گرنه به جز نصیحت کلی سلاطین بر رعایت تقوا و عدالت، هرگز جنبشی برای مقابله با ثروت آندوزی، تجمل گرایی، خود کامگی و ظلم و استبداد پادشاهان مطلق العنان نخواهد آمد. گویا اصلاح گری دینی

ز عمای سلف بیشتر معطوف به اصلاح عقاید عامه و نظرات خاصه با رعایت حفظ نظم و انسجام جامعه اسلامی بود و آگاهانه از پدید آمدن هر گونه جنبشی که ارکان سلطنت اسلامی را متزلزل کند پرهیز

کرده اند. یکی از پیشوایان اصلاح گر مورد توجه و احترام علمای دیوبند، «شیخ احمد سرهندي» است که در سال ۱۹۷۱ هـ ولادت یافت و به جهت

اهمیت اقدامات و تلاش هایش به او «مجدد هزاره دوم» لقب داده اند. با فعالیت های او بود که گرایش های مخالف مکتب حنفی چه عقایدی که اکبر شاه (وفات ۱۰۱۴ هجری) مروج آن بود و امکان داشت

توسط جانشینش جهانگیر بسط و گسترش یابد و چه جنبشی که با عنوان مهدویون به وسیله سید محمد جوپوری (۸۳۷-۹۱۰ هجری) به وجود آمده و تأثیر گسترده ای در شبه قاره و افغانستان گذاشته بود، مورد حمله قرار گرفت و باطل اعلام شد. همچنین او نظریه وحدت الوجود را با ارائه نظریه وحدت

**«شاه ولی الله از نظر کلامی  
توان علمی خود را بر تبیین  
توحید و شرک متمرکز کرده  
بود. دیدگاه او درباره توحید و  
شرک شبیه دیدگاه ابن تیمیه  
است که محمد بن عبدالوهاب  
آن را در حجاز ترویج می کرد.  
تردیددی نیست که شاه ولی الله  
در زمان تحصیل در حجاز از  
عقاید ابن تیمیه شدیداً تأثیر  
پذیرفته بود.»**

الشهود مورد نقد قرار داد و در اثبات «عجز و ناتوانی عقل در ادراک یقینی امور غیبی و علوم ماورای عقل و معرفت صحیح ذات و صفات الهی و حقایق قطعی الثبوت» بسیار کوشید و افزون بر این از نظر برخی از ارادتمندان او «بزرگترین عملکرد تجدیدی حضرت مجدد این بود که به طرز بی سابقه ای تفوق و تعالی شریعت را بر طریقت اثبات کرد و مبرهن نمود که طریقت در واقع خدمتگزار شریعت است.» شیخ احمد سرهندي در رد عقاید تشیع نیز کوشش کرد. به این ترتیب او در عین حال که تضاد اسلام و کفر را در قالب تضاد آشتی ناپذیر مسلمانان با هندوها، مهمترین مسئله مسلمانان شبه قاره می دانست و از همین زاویه به آنچه دیانت رسمی در دوران اکبر شاه مروج آن بود و با عنوان «دین اکبری» مورد اشاره و استهزا قرار می گرفت، حمله می کرد و خواهان زدودن افکار التقاطی پادشاهان مسلمان بود، با آنچه از نظر او انحراف و بدعت در عقاید اسلامی شمرده می شد نیز مبارزه می کرد.

شیوه تعامل وی با دیانت رسمی سرمشق علمایی قرار گرفت که پس از او وظیفه اصلاح گری در هند را در پیش گرفتند. شیوه عمل و فکر او در نامه ای که به یکی از مدبرانش نوشته آشکار می شود. او سلطان را نصیحت می کند و می نویسد: «سلطان باید متوجه مسئولیت هایش در شکل دادن به حکومتی مبتنی بر فقه اسلامی باشد، او باید از روحانیون منفعت طلبی که عامل نابسامانی دولت پیشین (اکبر شاه) بوده اند دوری کرده و به روحانیون با تقوا و از خود گذشته نزدیک شود.» شیخ احمد سرهندي اگر چه خود دو سال به دست جهانگیر شاه در زندان به سربرد، اما از نصیحت او و ملازمت کاتب به قصد اصلاح سلطنت امتناع نکرد. تلاش برای اصلاح عقاید سلطنت اسلامی، بعدها توسط شاه ولی الله دهلوی و فرزندش ادامه یافت. خالی از لطف نخواهد بود اگر به جنبش مهدویون که بزرگترین چالش شیخ احمد سرهندي

نیز یو دیبا تأمل نظر بیفکنیم.

از مؤسس این جنبش، سید محمد جوپوری به عنوان فردی شجاع و با جرأت یاد شده است که در امر به معروف و نهی از منکر شدت به خرج می داد و به همین سبب مردم زمان وی او را «اسد العلماء» نامیده بودند. درباره شیوه زندگی او نیز آورده اند که از نذگانی وی عبارت از ترک، تجرید، زهد، استغنا و قطع ماسوی الله بود و در سفر و اقامت نیز فضای زهد، ایثار، ذکر و عبادت بر محافل وی حاکم بود. غذا و آنچه داشت را به طور مساوی و بدون استثنا میان یارانش تقسیم می کرد. در حق خود و افراد خانواده اش هیچ گونه تبعیض و استثنایی اعمال نمی شد. «از این روزگروهی برای این باورند که گناه اصلی مؤسس مهدویون نه دعای مهدویت که مکمل تردید است بلکه جسارت او در حمله به انحرافات اخلاقی طبقه حاکم که شامل نمایندگان دولتی دیانت رسمی نیز می شد، بوده است. عالم حدیث و سنت آن زمان علامه محمد ظاهر بتنی (۹۸۶-۹۱۳ هـ) علیه مهدویون قیام کرد و عمامه از سر برداشت تا این که اکبر شاه پس از فتح گجرات و ملاقات با علامه به دست خود عمامه بر سرش گذاشت و گفت «حمایت و نصرت دین و ریشه کنی این فتنه که شما برای آن قیام کرده اید بر عهده من است.»

«مهدویون می کوشیدند تا به ارزش های خود شکل اجتماعی بدهند و این اقدامات، طغیان علیه نظام حکومتی تفسیر می شد؛ حکومتی که مدعی بود اسلامی است.» نتیجه آن که آن گاه که موقعیت انتخاب بین یک جریان فکری و جنبش اجتماعی که ادعایش ناصواب به نظر می رسد با پادشاهی که دچار انحراف عقیدتی شده است پیش آید، از دیدگاه محافظان شریعت، مدارا و تقرب به قصد اصلاح به قدرت سیاسی ارجح است. چه امید به اصلاح آن و یاری و دیانت به اتکالی قدرت آن بی آن که نظم جامعه دچار التهاب شود، می رود. اما جنبش های اجتماعی که با سرسپردگی در برابر دیانت رسمی بیگانه اند و در برابر او امر و نواهی محافظان شریعت نه از سرب بی قیودی و اباحه گری، بلکه از روی دست یافته های دینی خود موضعی انتقادی اتخاذ می کنند، قابل اعتماد، مدارا و گفت و گو تشخیص داده نمی شوند.

«مکتب دیوبند، پیرو تعالیم شاه ولی الله دهلوی (۱۱۷۶-۱۱۱۴ هـ/ ۱۷۶۲-۱۷۰۲ م) شناخته می شود. تعالیم او که متکلمی بزرگ به شمار می رود، چون بعدها توسط فرزندش شاه عبدالعزیز (۱۸۲۴-۱۷۴۶ م) و نوه اش شاه اسماعیل (۱۸۳۱-۱۷۸۱ م) به یک نهضت اجتماعی و سیاسی تبدیل شد، توسط علمای دیوبند مورد اهتمام قرار گرفت تا استمرار، بسط و گسترش آن ضمانت شود. درباره او آمده که:

«شاه ولی الله از نظر کلامی توان علمی خود را بر تبیین توحید و شرک متمرکز کرده بود. دیدگاه او درباره توحید و شرک شبیه دیدگاه ابن تیمیه است که محمد بن عبدالوهاب آن را در حجاز ترویج می کرد. تردیدی نیست که شاه ولی الله در زمان تحصیل در حجاز از عقاید ابن تیمیه شدیداً تأثیر پذیرفته بود.»

شاه ولی الله در عربستان شاکر دشیخ ابو طاهر محمد بن ابراهیم الکردی المدنی بود. این شخص علم حدیث را نزد پدرش شیخ ابراهیم فرا گرفته بود که از ابن تیمیه دفاع می کرد و درباره او نوشته اند که «سلفی العقیده بود. حیات شاه ولی الله با زوال سلطنت و مسلك اورنگ زیب که در سال ۱۱۱۴ هجری وفات کرد همراه بود. جانشین وی «بهادر شاه اول» که تا سال ۱۱۲۴ هجری حکومت کرد بر خلاف پدرش، مذهب تشیع را اختیار کرد. جانشین دیگر اورنگ زیب محمد شاه بود که نزدیک به ۳۰ سال حکومت کرد و درباره او نوشته اند که «محمد شاه» اگر چه مذهب را تغییر نداد، اما مشرب و سلیقه را تغییر داد. در دوران او بود که نادر شاه در سال ۱۱۵۱ هجری به سوی دهلی حرکت کرد. در این روزها شاه ولی الله ۳۷ سال داشت و حکومت اسلامی در سرانجام سقوط قرار گرفته بود. محمد شاه در سال ۱۱۶۱ هجری برابر با ۱۷۴۸ میلادی در گذشت و شاه عالم دوم که در سال ۱۱۷۳ هجری بر تخت نشست و ۴۷ سال حکومت کرد در سال ۱۷۶۴ میلادی در برابر انگلیسی ها تسلیم شد و ساجیه خوار آنها شد.

این دوران برای شاه ولی الله و دیگر علمای دین که «حکومت» را برزگترین پناه و پشتیبان شریعت دانسته و به آن دلبسته بودند، بسیار تلخ و دردناک بود. حکومت اسلامی هند نامدعا کمیت و تسلط فقاقت حنفی به شمار می رفت و زوال آن به معنای زوال نقش علمادار جامعه نیز بود. حکومت که بار اعتلای شریعت را به دوش می کشید، می رفت تا با سقوط خویش، اعتبار شریعت را نیز به زیر کشد.

حیات سیاسی شاه ولی الله مشحون از فعالیت های شبانه روزی وی برای نجات سلطنت اسلامی از ورطه نابودی است. او به پیروی از سنت شیخ احمد سرهنندی با واسطه به نصیحت ملوک همت گماشت و آن گاه که از همت ایشان ناامید شد آرزو کرد که احمد شاه ابدالی پادشاه افغانستان، حکومت اسلامی هند را نجات دهد. البته برخی از منتقدان وی گفته اند که: «به راستی غم انگیز است که شخصیت قدرتمند، مخلص و باکیاستی مانند شاه ولی الله از حکومتی نالایق به حکومت نالایق دیگری روی آورد تنها به این امید که آن حکومت، روش زندگی اسلامی را در پناه خود حفظ کند.» اما همه حقیقت این نیست و شاه ولی الله می کشید بی واسطه حکومت نیز به ترویج دین بپردازد. نگارش کتاب «حجت الله

البالغه» برای ارائه یک برنامه زندگی جهت عموم مردم و پاسخ به «تکلیف شرعی» ایشان و همچنین آغاز تفسیر قرآن برای آشنایی عموم با مفاهیم قرآن با همین هدف صورت گرفت. بی جهت نیست که در دوران زوال حکومت های شریعت پناه، مهمترین جریان فکری دینی هند شکوفایی شود و جریان شریعت سرنوستی بر خلاف سرنوشت حکومت طی می کند. تأسیس دارالعلوم دیوبند در سال ۱۸۶۷ میلادی با الهام از نگاه شاه ولی الله در حفظ شریعت از راه درس، بحث، تألیف کتاب ها و تربیت عالم دینی بدون کمک و حمایت حکومت صورت گرفت.

حکومت اورنگ زیب (۱۱۱۸-۱۱۰۶ هـ/ ۱۷۰۷-۱۶۵۸) که به واسطه اقداماتش «محمی الدین» لقب گرفت به تقویت علمای مذهب حنفی یاری رساند و به تضعیف مذهب تشیع که در عصر اکبر جهانگیر و شاه جهان به وسیله علمای ایرانی در سراسر هند رونق یافته بود، کمک کرد. همچنین او در راه مبارزه با کفر دستور ویران کردن معابد هند و هاراداد و جزیه گرفتن را رسماً برقرار کرد و به این ترتیب حکومت طراز شریعت حنفی را به نمایش گذاشت. شاه ولی الله اگر چه موفق به تربیت و اصلاح جانشینان اورنگ زیب برای تکرار این دوران طلایی زندگی علمای حنفی نشد، اما کوشید با بسط افکارش ظرفیت جامعه مسلمانان را برای تربیت چنین حاکمانی افزایش و عمق بخشید. درباره شاه ولی الله و حمایت او از شریعت نمی توان نوشت و از نوشته ها و افکار او بر رد عقاید تشیع نگفت. وی بانو شتن کتاب «از اله الخفا عن خلافة الخلفاء» در رد تشیع اهتمام ورزید. فرزند او شاه عبدالعزیز هم بانو شتن کتاب «تحفة اثناعشریه» راه او را ادامه داد و شاگردان ایشان نیز به همین طریق ادامه داده اند. نکته قابل توجه آن که همان طور که شاه عبدالعزیز درباره پدر خویش گفته: «شاه ولی الله هرگز به «تکفیر» تشیع فتوانداد؛ تفاوت است میان

**پیروان ابو حنیفه، معتقد به مکتب «ار جاع» دانسته شده اند که «حدی از اهل قبله را تکفیر نمی کنند» و با جدا کردن حوزه ایمان و عمل «هر تکبان گناه کبیره را از دایره ایمان خارج نمی دانند» و با خودداری از داوری درباره مرتکبان گناهان کبیره، تشخیص و آشکار شدن کافر بودن یا مؤمن بودن ایشان را به قیامت «ار جاع» می دهند**

رد عقاید شیعه و تکفیر پیروان مذهب تشیع. این نقطه افتراق مکتب دیوبند و تعالیم شاه ولی الله دهلوی با وهابیت است. چه بسیار در اشتباهند آنان که «دیوبندی ها» را «وهابی» می دانند. «علمای دیوبند» به لحاظ پیروی از مذهب حنفی نمی توانند مانند «وهابی» هایندیشند و عمل کنند و امتناع شاه ولی الله از تکفیر تشیع نیز ریشه در آموزه های فقه حنفی دارد. نظر به اهمیت موضوع، معرفی پیشوای این مذهب ضروری است؛ ابو حنیفه نعمان بن ثابت (۱۵۰-۸۰ هـ/ ۶۹۹-۶۷۷ م) ایرانی تبار و متکلم صاحب نام کوفه بود که بر اثر روبرویی با پرسش پیرزنی که حکم شرعی را از او پرسید و وی مجبور شد پرسش کننده را به اهل فقه ارجاع دهد، روی به آموختن فقه نهاد و در این راه تا آنجا پیش رفت که پیشوای یکی از چهار مذهب فقهی اهل سنت شد. ابو حنیفه را یکی از فقهای اصلاح گری دانند و مذهب و روش او را «اهل رای» می نامند. او با «اهل حدیث» مخالف بود، از این رو عقاید حنفی در عراق و مغرب آن دیار به دلیل مخالفت با اصحاب حدیث شکوفاتند.

رونق آن در مشرق زمین بویژه در بلخ و خراسان اتفاق افتاد. شکوفایی مکتب فقهی ابو حنیفه در دوره ساسانیان (۲۸۱-۲۶۱ هـ/ ۸۷۵-۹۹۹ م) در سرزمین ماوراءالنهر بویژه در دو شهر سمرقند، بخارا و شهر مرو اوج گرفت.

ابو حنیفه حرکت ابراهیم بن عبدالله حسنی از امامان زیدی علیه خلافت را تأیید کرد و چون منصب قضاوت را که از سوی خلیفه منصور عباسی پیشنهاد شده بود را نپذیرفت به زندان افکنده و شکنجه شد و در زندان در گذشت. برخی علت زندانی شدن وی را حمایت از قیام «نفس الکریم» علیه منصور می دانند. پیروان ابو حنیفه، معتقد به مکتب «ار جاع» دانسته شده اند که «حدی از اهل قبله را تکفیر نمی کنند» و با جدا کردن حوزه ایمان و عمل «مرتکبان گناه کبیره را از دایره ایمان خارج نمی دانند» و با خودداری از داوری درباره مرتکبان گناهان کبیره، تشخیص و آشکار شدن کافر بودن یا مؤمن بودن ایشان را به قیامت «ار جاع» می دهند.

این تسامح مذهبی مانعی جدی بر سر راه قتل و کشتار مسلمانان به دلیل شرک یا بدعت تصور کردن اعمال و رفتار ایشان است.

«مکتب دیوبند» خود را پیرو «ابو منصور ماتریدی» (متوفای ۳۳۲ هجری) نیز می دانند، او که از نظر مسلک فقهی حنفی بود، معتدل تر از اشاعره می اندیشید. درباره او نوشته اند: «امام ابو منصور ماتریدی تمامی پیرایه های اضافی و مسائلی را که بر اثر ضدیت با معتزله در علم کلام و عقاید اشاعره به وجود آمده بود و اثبات و ادامه دادن این مسائل



دشوار بود و از علم کلام خارج کرد و علم کلام اهل سنت و ایش از گذشته آشکار و تهذیب کرد و جامع تر و معتدل تر گردانید. مسائلی که مورد اختلاف ماتریدی ها و اشاعره بود پیش از سی تا چهل مورد نبود. در مکتب حنفی، ماتریدی و ولی اللہی دیوبند به دلیل آن که هم با پیروی از ابوحنیفه که در فقه او عقل پر رنگ تر است و هم در طریق ماتریدی عقل از قدرت بیشتری برخوردار است و هم شاه ولی اللہ دهلوی به عنوان یک اندیشمند دینی به جای استفاده از حر به تکفیر، مجادله علمی را ترجیح داده است، با وجود دشواری در کلام می توان نشانه های اعتدال را نیز در حدی سرخ گرفت که برای اثبات تمایز میان دیدگاه هاورفتار این مکتب با وهابیت کافی باشد.

در مقایسه میان شاه ولی اللہ دهلوی و محمد بن عبدالوهاب در تأیید عقاید این تیمه نیز قابل ذکر است که شاه ولی اللہ برخلاف محمد بن عبدالوهاب مانند این تیمه بر ممنوع بودن تقلید از ائمه مذاهب اهل سنت فتوا داد، بلکه بر تقلید از هر چهار مذهب ترغیب کرد و ثبات رأی ناشی از گرایش حنفی خویش را در برابر یاوران و جنبانان پرور داد.

رفتار خشونت آمیز را با آموزه های عملی مکتب دیوبند نمی توان توجیه کرد، بلکه بر عکس عمل کرد گروه های افراطی که خود را پیرو مکتب دیوبند معرفی می کنند را می توان با اصول بنیادین این مکتب «حنفی، ماتریدی و ولی اللہی» نقد کرد. اشتراک عقیده در فهم توحید و شرک میان مکتب ولی اللہی و جنبش سلفیه به معنای عملکرد مشابه این دو جنبش در تحقق توحید در جامعه و زدودن شرک از عقاید و اعمال مسلمانان نیست. محمد بن عبدالوهاب با هم پیمانی با آل سعود برای پیشبرد افکار خویش، طریق اعمال خشونت را برگزید، حال آن که شاه ولی اللہ اصلاح گری خود را در قالب یک نهضت فکری سامان داد.

\*\*\*

پس از تشکیل حکومت پاکستان و فراهم بودن شرایط و موقعیت، دغدغه شریعت تلاش های امینوارانه ای را سبب شد که علمای دیوبند برای تحقق حکومت آرمانی خویش از خود پرور می دادند. شیوه برخورد علمای حکومت جدید مبتنی بر همکاری، مشارکت و مشورت بود. احیای جمعیت علمای اسلام، در کشور جدید و انتخاب مولانا احمد علی لاهوری و سپس از آن مولانا مفتی محمود به ریاست آن حکایت از عزم علمای در انجام فعالیت سازمان یافته برای برقراری شریعت اسلامی می کرد. تصویب و اعلام بیانیه ای ۲۷ ماده ای به اتفاق دیگر تشکلهای اسلامی برای اجرا توسط دولت، از اقدامات اولیه ایشان بود. آنچه از همان ابتدا

## رفتار خشونت آمیز را با آموزه های عملی مکتب دیوبند نمی توان توجیه کرد، بلکه بر عکس عملکرد گروه های افراطی که خود را پیرو مکتب دیوبند معرفی می کنند را می توان با اصول بنیادین این مکتب «حنفی، ماتریدی و ولی اللہی» نقد کرد

آشکار شد عدم شناخت و اتفاق نظر علما از مدل و ساختار حکومت آرمانی ایشان بود. علما هرگز وارد جزئیات حکومتی که قادر و مأمور به اجرای شریعت اسلامی در کشور نوپدید باشند نمی شدند و تنها به ابراز اصول اساسی مانند «حاکم شرعی و تکوینی فقط رب العالمین است» و «قانون مملکت بر اساس قرآن و حدیث باشد» و یا حد اکثر آن که «حکومت در مملکت باید شورایی باشد نه استبدادی» یعنی امور مملکت با مشورت مسئولان مملکتی و نمایندگان منتخب انجام شود و در نئیس مملکت حق ندارد بدون مشورت شور تصمیم گیری کند. اکتفا می کردند.

این در حالی بود که کشور تازه تأسیس پاکستان با مشکلات و مسائل بسیاری روبرو بود؛ مسئله آوارگان و مهاجران، امور دفاعی و نظامی، تأمین نیازهای عمومی، مسائل سیاست خارجی و صدها مسئله دیگر که نیاز به راه حل های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مشخص و مدون داشت به تکنوکرات ها و نظامی های حرفه ای سپرده شده بود تا آن چنان که خود تشخیص می دهند تصمیم بگیرند اقدام کنند.

اگرچه علمای دیوبند با پذیرش «حکومت شورایی» در مقایسه با سلطنت امپراتوران مغول که اگر به اجرای شریعت همت می گماشتند مانند اورنگ زیب که پنجاه سال سختگیرانه حکومت کرد مورد تأیید علما قرار می گرفتند، گام مهمی به جلو در ترمیم شکل حکومت فقهی متناسب با شرایط روز و همچنین اجتهاد حکومتی برداشته بودند، اما به دلیل عدم آمادگی و ضعف تاریخی با سپردن حکومت به سیاست و وزان حرفه ای، خود را در موضعی انفعالی قرار دادند، به گونه ای که با گذشت بیش از ۶۰ سال از تأسیس پاکستان، هنوز هم نمی توان برای این شریکان اصلی تأسیس حکومت، جایگاهی در متن حکومت سراغ گرفت.

به حاشیه رانده شدن علما با واکنش های گاه خشن و یادست کم جدی ایشان پاسخ داده می شد. مانند جنبش «تحریک نظام مصطفی» به رهبری

مولانا مفتی محمود در سال ۱۹۷۷م که با ۲۹۴ کشته و ۲۲۸۵۲ زندانی همراه شد. بنیادترین چالش پاکستان، تضاد شریعت و حکومت است و مکتب دیوبند به عنوان مهمترین پاسداران شریعت به طور تخصصی و از جایگاه حوزه های علمیه و فقاهت خواستار حل این تضاد به نفع شریعت است، اما با وجود گستردگی شبکه حوزه های علمیه و مدارس دینی مرتبط با مکتب دیوبند، در سراسر پاکستان و فعالیت های آموزشی و تبلیغی گسترده ایشان که به تحریک خواسته های دینی در بین توده های مسلمان دامن می زند با توجه به تجربه مقاومت حکومت بویژه با کشیده شدن پای برخی از مدارس دینی پاکستان به حرکت های خشونت آمیز مانند واقعه مسجد لعل و نیز جنبش طالبان پاکستان، «لشکر طیب» و تلاش های حکومت برای تحت کنترل در آوردن مدارس دینی با هدف دورنگ داشتن مدارس از دسترس سازمان های تروریستی مانند «القاعده»، چشم انداز حل قطعی و مسالمت آمیز تضاد روشن به نظر نمی رسد.

مکتب دیوبند وارث علمایی است که به حفظ ارتباط با توده مردم بسیار اهمیت می دادند، حتی مولانا محمد الیاس (۱۹۴۴-۱۸۸۵م) از بزرگترین علمای دیوبندی و مؤسس حرکت گسترده «جماعت تبلیغی» که با هدف آموزش دینی و اصلاح عقاید افراد بزرگسال عامی رانسیال می کرد، در توصیه به دعوت کنندگان از آنها می خواهد در برابر افکار و عقاید مردم، از خود تسامح و بردباری نشان دهند و حتی از خشونت کلامی که مانع پذیرش دعوت اصلاحی است نیز پرهیزند. در شرایطی که نمی توان خشونت ورزی تشکیلی هابی مانند «تحریک طالبان» را که به کشتار کور هموطنان مسلمانان ایشان در سطحی گسترده می پردازد، اندک اندک و عقاید ارکان این مکتب مانند مولانا محمد الیاس توجیه کرد، به نظر می رسد فروغیتدن در ورطه نظامی گری دلمی است که برای استحاله گروه های دینی سنتی در ذیل افراطی گری سلفی فرامرزی (القاعده) گسترده شده است.

باتوجه به انزوای هر چه بیشتر گروه های خشونت طلب می انجامد و گروه های شبه نظامی افراطی را از پایگاه اجتماعی سنتی تشکیلی های دور می سازد، حل چالش «شریعت - حکومت» بردباری و مدارا طلبی مکتب های دینی توسعه یافته ای را می طلبد که بیش از قدرت نظامی، به قدرت و صلاحیت منطبق خویش متکی هستند، چرا که خود در حد بضاعت و اهتمام به الگو و اسوای فطرت پسند از تحقق شریعت در بستر حیات اجتماعی تبدیل شده اند.